فهرست

[اصول/ حجیت خبر واحد 3](#_Toc165823829)

[مقدمات بحث 3](#_Toc165823830)

[نکته اول 3](#_Toc165823831)

[نکته دوم 3](#_Toc165823832)

[نکته سوم 3](#_Toc165823833)

[نکته چهارم 3](#_Toc165823834)

[احتمالات در مَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ 4](#_Toc165823835)

[احتمال اول 4](#_Toc165823836)

[احتمال دوم 4](#_Toc165823837)

[احتمال سوم 4](#_Toc165823838)

[نکته پنجم 4](#_Toc165823839)

[نکته ششم 5](#_Toc165823840)

[تقریرات دلالت امر بر وجوب 5](#_Toc165823841)

[تقریر اول؛ 6](#_Toc165823842)

[تقریر دوم 6](#_Toc165823843)

[نکته هفتم 7](#_Toc165823844)

[نکته هشتم 7](#_Toc165823845)

[نکته نهم 7](#_Toc165823846)

[احتمال اول 8](#_Toc165823847)

[احتمال دوم 8](#_Toc165823848)

[احتمال سوم 8](#_Toc165823849)

# اصول/ حجیت خبر واحد

# مقدمات بحث

بحث در دلیل دوم از ادله حجیت خبر واحد بود و آن عبارت است از آیه نفر که هفته قبل بحث را شروع کردیم.

در آیه نفر مقدماتی را بحث می‌کنیم تا به نقطه محوری و محل نزاع برسیم.

## نکته اول

گفتیم این آیه شریفه از غرر آیات قرآنی است که در مباحث مختلف فقهی از قواعد و مسائل فقهی مورد استدلال قرار گرفته است و هم‌زمان این آیه، یک آیه اصولی هم هست و احیاناً جهات دیگر هم دارد که الان مدنظر نیست.

## نکته دوم

اشاره کردیم که این آیه نشان‌دهنده این است که منظومه‌ای که در سوره توبه مورد توجه قرار گرفته است گرچه تأکید و ترکیز جهاد نظامی دارد اما در عین حال این آیه آن را تعدیل می‌کند و می‌گوید جهاد نظامی و علمی باهم است.

## نکته سوم

این است که **﴿مَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنفِرُواْ کَآفَّةً﴾**[[1]](#footnote-1) ناظر به جهاد نظامی است یا جهاد علمی؟

دو احتمال است؛ ممکن است بگوییم **﴿مَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنفِرُواْ کَآفَّةً﴾** می‌گوید لازم نیست که همه به جهاد نظامی بروند تا زمینه‌ای بشود که عده‌ای نفر علمی انجام بدهند. شاید اولی همان ناظر بودن به جهاد نظامی است که مقداری بار معنایی بیشتری دارد، می‌گوید همه نروند به جهاد با دشمن، برای اینکه جمعی از آن‌ها باید به سمت نفر علمی بیایند.

در عین حال ممکن است کسی بگوید مَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ ناظر به جهاد علمی است، همه لازم نیست به جهاد علمی بروند، جمعی کافی است. ولی ظهور آیه در احتمال اول است.

## نکته چهارم

این است که **﴿مَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنفِرُواْ کَآفَّةً﴾** نهی متعارف و عادی است یا نهی در مقام توهم وجوب است؟

## احتمالات در مَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ

در این مَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ چند احتمال از جهت حکمی وجود دارد

### احتمال اول

این است که **﴿مَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنفِرُواْ کَآفَّةً﴾** بگوییم نفی خبری است و این‌جور نیست که همه بروند. این قابل دفاع هست. حال که همه نمی‌روند، عده‌ای بیایند و این‌جور عمل کنند. کار به تکلیف ندارد، **﴿مَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنفِرُواْ کَآفَّةً﴾**، به هر دلیلی همه نخواهند برای جهاد نظامی بروند، حال که نمی‌روند یعنی از این عده‌ای که می‌مانند، یک عده‌ای برای جهاد علمی بروند.

این یک احتمال که بگوییم **﴿مَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنفِرُواْ کَآفَّةً﴾** نفی است و اخبار است و انشاء نیست.

### احتمال دوم

این است که بگوییم اخبار در مقام انشاء است و همان انشاء متعارف است، یعنی نهی نفی به داعی نهی است یعنی می‌گوید حرام است، نباید همه بروند. جعل حرمت می‌کند.

### احتمال سوم

این است که در مقام انشاء است منتهی ناظر به دفع توهم وجوب است. به ذهن می‌آمده است که آیات قبل ما را به نحو واجب عینی مکلف به جهاد می‌کرده است و این آیه آن توهم را برمی‌دارد که این همه گفتیم، این الزام عینی در آن نیست که دفع توهم وجوب عینی است.

می‌گوید لازم نیست که همه بروند، در اینجا نهی می‌خواهد وجوب عینی را می‌خواهد بردارد. انشاء در مقام جعل اباحه است و دفع وجوب عینی بر همگان است.

بعید نیست و اظهر است که این احتمال سوم باشد، **﴿مَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنفِرُواْ کَآفَّةً﴾** این را باید در کنار آن خطابات اکید نسبت به وجوب جهاد و آن توبیخاتی که کرده است که اگر کسی نرود چنین و چنان است و آیاتی که در قبل دارد و مذمت‌هایی که برای متخلفین جهاد دارد، **﴿یَکُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ﴾** آیاتی که آن همه مذمت می‌کند.

این تأکیدات یک توهمی را به ذهن تداعی می‌کند که همه عینیاً باید قیام به این جهاد نظامی بکنند و آیه آرام می‌کند، آن وجوب عینی همگانی لازم نیست.

## نکته پنجم

این است که در **﴿مَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنفِرُواْ کَآفَّةً﴾** آیا می‌خواهد نفی وجوب عینی جهاد را بکند که تا به حال این را می‌گفتیم، یا اینکه نگاهی هم به مقام تزاحم دارد؟ این هم نکته دقیق دیگری است.

**﴿مَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنفِرُواْ کَآفَّةً﴾** مصداق بارز و ابتدایی بنا بر آن احتمال این است که لزوم ندارد همه بروند، وجوب عینی نیست بنابراین کفایی است.

اما یک حال دیگری هست و سؤال این است که آیا آیه به آن توجه دارد یا خیر؟ آن حال دیگر این است که دو تکلیف الان وجود دارد، یک تکلیف نظامی و یک تکلیف علمی، این تزاحم پیدا کرده است، این در زمان دفاع حس می‌کردیم که به جبهه برویم یا کار علمی انجام بدهیم. اگر تزاحم ایجاد شد؟

احتمال بعدی این است که این آیه کفاییت را کار ندارد یا غیر از آن این جهت را هم مدنظر دارد که در مقام تزاحم تصور نکنید که همیشه آن مقدم است، دفع احتمال اهم بودن جهاد نظامی به علمی به نحو مطلق است، این جور تصور نکنید که همیشه آن بر این مقدم است.

این هم یک مسئله که آیا علاوه بر اینکه می‌گوید جهاد نظامی واجب کفایی است، می‌خواهد بگوید توهم اهم بودن به نحو مطلق را دفع می‌کند و می‌گوید گمان نبرید که این جهاد نظامی همیشه مقدم است بر جهاد علمی، همیشه این‌طور نیست، بالاخره بار جهاد علمی هم مهم است و باید کسانی آن را متحمل بشوند و حمل بکنند. این هم احتمالی است که ممکن است گفته شود.

۱- فقط ناظر به نفی وجوب عینی جهاد نظامی است

۲- اینکه بگوییم ناظر به مقام اهم و مهم است

۳- اینکه بگوییم هر دو را می‌گوید.

آنکه الان تداعی می‌کند و همه آن را تبادر می‌کنند و قبول دارند، احتمال اول است که وجوب عینی نیست و کفایی است ولی ممکن است کسی بگوید نگاهی هم به مقام تزاحم دارد.

در هر صورت احتمال اول قدر متیقنی است که اینجا مراد هست این که علاوه بر آن نگاهی بر مقام تزاحم دارد یا ندارد؟ سؤالی است که در اینجا طرح شد.

## نکته ششم

این است **﴿که لَوْلَا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ﴾**، بنابراین تلقی متعارفی است که از این آیه انجام می‌شود که می‌خواهد بگوید یک عده‌ای به مقصدی برای تحصیل علم بروند. (غالباً این‌جور معنا می‌کنند)

نکته ششم این است که این «لولا» دال بر وجوب هست یا نیست؟

## تقریرات دلالت امر بر وجوب

در اینجا امری نیست که از آن استفاده وجوب بکنیم، آن چه هست ادات تحریض است، لَوْلَا نَفَرَ چرا اقدام نمی‌کنند، باید اقدام کنند، این «لولا» مفید رجحان است، شکی در آن نیست، سؤال این است مفید وجوب هم هست یا خیر؟

همان‌طور که اشاره شد در این طبعاً احتمالاتی وجود دارد؛

احتمال اول این است که بگوییم «لولا» مفید وجوب است با همان تقریراتی که دلالت امر بر وجوب می‌گوییم.

در دلالت امر بر وجوب دو سه تقریر وجود دارد،

### تقریر اول؛

وضع است، قدیم کسانی ادعا می‌کردند که صیغه امر وضع شده است برای وجوب، صیغه نهی وضع شده است برای حرمت ممکن است اینجا هم کسی بگوید این ادات تحریض برای الزام وضع شده است. که یکی از ادات تحریض هم «لولا» است.

این احتمال چندان قوی نیست البته نسبت به امر ممکن است قوت بیشتری داشته باشد برای اینکه در امر دلالت بر الزام یا نهی دلالت بر الزام و ردع حرمت و تحریمی، تقریباً قائلی بین متأخرین نیست. در ادات تحریض ممکن است کسی وضع را بگوید. این یک احتمال است که احتمال آن اقوای از امر و نهی است ولی در عین حال به خاطر کثرت استعمال ادات تحریض در غیر الزامیات نمی‌شود مطمئن به این بود که برای الزام وضع شده است.

### تقریر دوم

بعد از تقریر وضع دو تقریر مهم دیگر وجود دارد یکی تقریر جاافتاده اطلاق است که می‌گویند اطلاق اقتضای حمل بر وجوب می‌کند. یک تقریر دلالت عقلی هم دارد که آقا ضیاء و آقای خویی هم این را می‌پذیرند که می‌گویند امر که خواسته مولا که مطرح شد مادامی که ترخیصی وجود نداشته باشد عقل می‌گوید باید انجام داد. این باید از حکم عقل به دست می‌آورد.

پس در تقریر دلالت امر بر وجوب

۱- وضع است.

۲- اطلاق است که دلالت عرفی عقلایی است.

۳- دلالت عقلی است، حکم عقلی است که ضمیمه به امر می‌شود که بعضی می‌گویند.

بعید نیست آن اطلاقی که در امر می‌گوییم هم اینجا باشد، «لولا» یعنی «باید» و ظهور باید بر اساس آن اطلاق حمل بر الزام می‌شود. اگر دلیل عقلی هم بگوییم آنجا جاری است

بنابراین وضع کنار می‌رود یکی از آن دو دلیل که آنجا گفتیم، ظاهراً اینجا جاری است فرقی با امر ندارد. از این جهت است که «لولا» اینجا دلالت بر وجوب می‌کند مثل امر.

## نکته هفتم

این است که نفر در اینجا آیا موضوعیت دارد یا موضوعیت ندارد و الغاء خصوصیت می‌شود؟ اینجا ظاهراً الغاء خصوصیت می‌شود، یعنی یک عده‌ای بروند تا یاد بگیرند.

اگر در شهر خود کسی یاد می‌دهد باید برود؟ خیر.

این نفر و کوچ کردن و مسافرت کردن موضوعیتی ندارد، جایی که توقف دارد آن تفقه و انذار بر این نفر، می‌گوید نفر بکن، اگر بدون آن نفر و کوچ این امر محقق شدنی است، می‌شود آن تعلیم و تعلم را انجام داد.

**﴿لَوْلَا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ﴾** چون غالباً این‌جور است که مراکز علمی در نقاط معینی است، همه جا جهات علمی جمع نیست از این رو است کسانی باید بروند و یاد بگیرند و بیایند. این الغاء خصوصیت از نفر است.

## نکته هشتم

الغاء خصوصیت از فرقه و طایفه است. فرقه در اینجا یعنی گروهی که در یک جا ساکن هستند در شهر یا روستا است، آن مجموعه‌ای که در نقطه‌ای استقرار دارند و طایفه یعنی گروهی از آن‌ها.

**﴿مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ﴾** از هر مجموعه‌ای یک گروه باید بروند؟ یا اگر چند فرقه یک نفر را باهم می‌فرستند و نیاز همه را جواب می‌دهد. فرقی نمی‌کند لذا مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ می‌گوییم این فرقه نیاز نیست گروهی از خود داشته باشد. چند روستا را یک فرقه یا چند فرقه است که با یک نفر نیازشان تأمین می‌شود. یک نفر می‌رود قم یا نجف درس می‌خواند و جواب می‌دهد.

بنابراین فرقه الغاء خصوصیت می‌شود کما اینکه طایفه اگر ظهور در بیش از یک نفر داشته باشد که ظهور دارد، آن هم بحث است که دو نفر است یا بیشتر است؟ آن هم الغاء خصوصیت می‌شود اگر طایفه بود یا یک نفر یا دو نفر بود؟ حد نیاز ملاک است.

## نکته نهم

تفقه در **﴿لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ﴾** است معلوم است با این الغاء خصوصیت، «لولا» اصل وجوب و الزام روی این تفقه آمده است، بروید یا نروید، امور فرعی است، آن که محط حکم است این است که «لولا… یتفقهوا» چرا فقیه نمی‌شوید. آن اصل قصه است آن‌ها همه مقدمات است و الغاء خصوصیت می‌شود.

در نکته نهم تفقه باید مشخص بشود.

آن که در اینجا محل سؤال است که تفقهوا که متعلق حکم است متعلق به ذات وجوب و الزام است تفقه است، بقیه الغاء خصوصیت شد.

سؤال مهم این است که تفقهوا به چه معناست؟

آن چه که مسلم است این است که تفقهوا یادگیری که برود مسئله را سؤال بکند و عمل بکند نیست، این تقریباً مسلم است ولی ظاهراً این نیست چون هم در ماده فقه یک عنایتی است که فقه عمیق می‌گویند اگر قبول بکنیم

و هم اینجا تفقه دارد که به باب تفعل رفته است و یک تأکدی در آن است، لذا اگر از این احتمال اول بگذریم چند احتمال مطرح است.

### احتمال اول

این است که لیتفقهوا یعنی یاد بگیرد، از سایت فلان مرجع سؤال را مطرح می‌کند و جواب را می‌بیند. این یادگیری خیلی عادی عامیانه، پرسش و پاسخ عادی است. این یک احتمال است که تفقه در اینجا یعنی فهمیدن شریعت، مطلق الفهم است.

اگر این احتمال باشد همه مراتب گرفته می‌شود؛ مطلق فهمیدن را می‌گیرد، منتهی مراتب دیگر هم هست.

### احتمال دوم

این است که بگوییم تفقه در دین آن فراگیری در حد پرسش و پاسخ عادی و متعارف نیست بلکه یک نوع و درجه‌ای از تخصص و مهارت در فن دارد ولی نه الزاماً به معنای اجتهاد، درجات ماقبل اجتهاد که کثیری از طلبه‌ها، فضلا آن را دارند، رفته‌اند یاد گرفته‌اند و دقت دارند، مستند را می‌بینند، اقوال را می‌بینند، این را هم شامل می‌شود.

یتفقهوا فی الدین نه آن فهم عرفی عام است، نه آن اجتهاد، بلکه اعم از اجتهاد است، نوعی تضلع در مباحث معارف و دین و احکام و امثال اینها مقصود است.

### احتمال سوم

بگوییم تفقه یعنی اجتهاد که خیلی آیه را بر همین حمل می‌کنند، یعنی کسانی بروند و مجتهد بشوند یعنی صاحب نظر بشوند. نمی‌گوییم حال اعلم باشند از همه جهات، ولی درجه‌ای از صاحب نظری در تفقه مقصود است.

این احتمال سوم مؤید به آن چیزهایی است که از نظر لغوی در واژه فقه و مخصوصاً در کسوت باب تفعل در آمده است اشاره کرده‌اند. می‌گویند این احتمال سوم را تأیید می‌کند.

1. - سوره توبه، آیه ۱۲۲ [↑](#footnote-ref-1)